

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

تا اینجا بحث یک مقداری راجع به ضوابط اصول عملیه و منها احتیاط صحبت شد. البته خبر هنوز نکات و ضوابطی دارد که هم در خلال این مباحث و هم مباحثی که انشاء الله در مبحث به اصطلاح استصحاب و ذیل استصحاب عرض خواهیم کرد.

بعد مرحوم استاد دو مطلب را در آخر این تنبیه نقل کردند. که طبق همان قاعده متعرضش می شویم.

یکی اینکه بناء علی عدم تنجیز العلم الاجمالی یا شبهه غیر محصوره، البته عرض کردیم ما عنوان شبهه غیر محصوره نداریم، حالا اینجا.

فهل يفرض العلم كعدمه، علم مثل عدم شبهه يجب حكم الشك في كل واحد من الاطراف؛ یعنی قید را برداشته اما شک به حال خودش می ماند؛ چون علم اجمالی وقتی منجز نشد، چون ما در باب علم اجمالی کرارا عرض کردیم یک علم داریم که به جامع است، یک شک داریم که به اطراف است.

فیجری حکم الشک فی کل واحد من الاطراف؛ چون علم اجمالی منجز نیست، علم که برداشته شد، شک می ماند. مثلاً فیرجع الی قاعدة الاشتغال فیما اذا كان الشك فی نفسه موردا لها، او یكون الشك فی کل واحد من الاطراف ایضا بمنزلة العدم، فلا یرجع الی قاعدة الاشتغال اصلا لا من جهة العلم الاجمالی و لا من جهة الشک.

ایشان این فرض مسئله را این طور فهمیدند. فرضی که در ذهن ایشان است. چون عرض کردیم در علم اجمالی یک علم به جامع هست، یک شک به اطراف است به کل واحد من الاطراف. ایشان می گوید شبهه غیر محصوره شده حالا به تعبیر خودشان، آیا اینکه بگوییم شبهه غیر محصوره علم اجمالی منجز نیست همین مقدار است، تنجیز را بر می دارد؟ یا وقتی که علم اجمالی منجز نبود، همچنان که علم را بر می دارد، شک را هم از اطراف بر می دارد. یعنی شک در اطراف می ماند یا نه؟

چون گاهی اوقات اگر ما در یک طرف شک داشته باشیم با قطع نظر از علم، آثاری بار می شود. آیا در باب علم اجمالی فقط به یقین برداشته می شود یا شک هم برداشته می شود. آن وقت ایشان یک مثالی می زنند که اگر ما در هزار تا کاسه یکی را بدانیم یک مایع مضاف هست، بقیه مطلق است. آیا معنای عدم تنجیز علم اجمالی این است که فقط ما علم نداریم، اما شک هست، بالاخره وجدانا شک داریم.

هر کدام از این ظرف ها را شک داریم که مایعش مضاف باشد. حالا علم اجمالی هم نباشد، بالاخره انسان اگر می خواهد وضو بگیرد، باید با آب مطلق وضو بگیرد. احراز اطلاق بشود. پس حالا اصلا کاری هم به علم اجمالی ندارد. یا نه، وقتی علم اجمالی برداشته شد، دیگر علم نیست، شک هم می گوید نیست. پس شما دیگر در این طرف شک ندارید، نه به جامع علم دارید، و نه به طرف شک دارید. دقت فرمودید؟

نتیجه این می شود که در مثل این مثال اگر گفتیم فقط علم اجمالی برداشته شده، مثلا یک اناء در هزار تا اناء، با دو اناء لا اقل باید وضو بگیرد. که اگر یکی مضاف بود، یکی مطلق باشد. اما اگر گفتیم شک کلا برداشته شده، غیر از این که علم برداشته شده، با یک اناء وضو بگیرد کافی است.

این خلاصه طرحی که ایشان در اینجا فرمودند.

بعد هم ایشان می فرمایند: و التحقيق انه يختلف الحال باختلاف المباني، در شبهه غیر محصوره، بل در شبهه محصوره، فرق نمی کند. اختلاف مبانی در علم اجمالی.

فعلى مسلک الشيخ به تعبیر ایشان، که این احتمال موهوم است و عقلا به این اعتنا نمی کنند؛ پس شک هم برداشته شده دیگر. با آن آب می تواند با یک مایع با یک ظرف وضو بگیرد.

و اما على مسلک المحقق النائینی که ملاک این است که تعارض اصول باشد. و ملاک در عدم ترجیز، عدم حرمت مخالفت قطعیه است. چون مخالفت قطعیه

فالعلم بالتکلیف المردد بین اطراف غیر المحصوره یكون کعدمه. و اما الشک فی کل واحد من الاطراف فهو باق علی حاله. علم بی تاثیر است اما شک به حال خودش باقی است.

و هو بنفسه مورد لقاعدة الاشتغال، البته ایشان خودشان مطلبی را اختیار نفرمودند. اما چون مسلکشان مسلک محقق النائینی است قاعدا باید این را ارجاعش بدهند به یعنی ظاهرا اگر مسلک خودشان باشد قاعدا ایشان تقریر ایشان با مرحوم النائینی مخالف است. پس بنابراین شک به حال خودش می ماند و در نتیجه باید مثلا اگر یک اناء در هزار اناء است یا پنج اناء در هزار اناء است، شش تا با شش تا اناء وضو بگیرد که اگر آن پنج تایش مضاف باشند یکی قطعا مطلق باشد.

این خلاصه نظر مبارک ایشان در این مسئله.

عرض کردم ظاهراً خودشان صراحتاً مبنایی ندارند. اما ظاهراً چون خودشان مبنایشان با مرحوم میرزای نائینی است، قاعدتاً باید همین مسلک را داشته باشند. نگاه هم نکردم بینم در عروه، الان در ذهنم نیست، در عروه این فرع را دارد یا ندارد و آیا ایشان فتوایشان چیست، فتوای مرحوم استاد. علی ای حال این طرح اصولی ایشان.

عرض کنم خدمت با سعادتان بحثی که در اینجا می آید یکی مثالی که ایشان زدند، مایع مطلق و مضاف، یکی روی طرحی که ایشان دادند در مسئله و یکی هم در بحث نتیجه گیری که در راه بحث.

عرض کردم سابقاً این در کلمات علمای ما آمده، البته در کلمات علمای اهل سنت هم هست. آب را یا آب مطلق می دانند یا آب مضاف. که این شک اشکال معروفی هم دارد، مخصوصاً این معاصرین ما که کتاب هایش و تقریراتشان در فقه در بحث شرح عروه چاپ شده، عده زیادی هستند، در این مسئله، وارد این بحث شدند که با یک عویصه روبرو شدند. از آن طرف می گویند آب مطلق آن است که بدون قید آب گفته شود. از آن طرف می گویند آب یا مطلق است یا مضاف است. خب مضاف که دیگر نمی شود آب باشد. چون این تقسیم شیء الی نفسه و الی ضده است دیگر. چون می گوید آب، این آب که در مخزن است، این آب مطلق باید باشد، چون می گویند آب مطلق آن آبی است که بدون قید آب گفته می شود. پس این مطلق است. آن وقت باید این طور بشود، الماء المطلق اما ماء المطلق و اما ماء المضاف؛ تقسیم شیء الی نفسه و الی ضده می شود.

یکی از عویصاتی شده که الان، نمی دانم روشن شد برایتان که این چه جوری است مثلاً. و لذا هی توجیه و تأویل و احتمالات و راه و مثلاً این مجاز است، یکی مجاز است و یکی هم اعتباری است و فلان و از این حرفها که آقایان انشاء الله مراجعه کنند می بینند.

و کذلک در رساله عملیه هم خیلی مطلب واضح نیست. آب مطلق از آن طرف می گویند آب مطلق آن آبی است که بدون قید گفته می شود. پس به آب مضاف چه؟ چون که قید دارد، پس این آب نیست. اگر آب نیست چرا می گویند الماء مطلق و ماء المضاف.

عرض کنم اولاً کلمه ماء مضاف در میراث های ما تا آنجایی که من دیدم، حالا نگاه کنند آقایان، آن هم مضاف الیه دارد مثلاً. در کتاب فقه الرضا آمده است. خیلی این کتاب عجیب است واقعا، انصافاً خیلی تأثیرگذار است. یاد نمی آید در روایت دیده باشم عنوان مضاف الیه را. این را در کتاب فقه الرضا دارد مطلق و مضاف الیه.

اولا این اصطلاح، حالا این هوش این طرف بوده، استعداد این طرف بوده، که این طور تقسیم. در کتب اهل سنت هم هست، اما در روایات ما الان در ذهنم نیست. حالا مگر گفت ۰۹:۱۲

لکن قدیم ترین مصدری که ما الان فعلا داریم کتاب فقه الرضا است. این اولاً. ثانیا ما در محلش توضیح دادیم این که می گویند آب مضاف، آب یا مطلق است یا مضاف است، و از آن طرف هم آب مطلق همان آبی است که بدون قید باشد، توضیح دادیم در کلمه ماء مضاف، وقتی می گویند الماء مضاف، در این کلمه آب به معنای خودش است، مضاف هم به معنای خودش است. به قول آقایان از باب تعدد دال و مدلول است. مثل اینکه مثلا بگوییم کتاب مفید، کتاب مثلا جلد قرمز، جلد به معنای خودش است، قرمز هم به معنای خودش است. در کلمه ماء مضاف، ماء به معنای ماء مطلق است. اصلا ماء همان که می گویند آب یعنی بدون قید گفته بشود مطلق است راست است. الماء مضاف که گفته می شود همان مائش به معنای مطلق است، یعنی آب مطلق. مضاف یک صفت تازه ای است. مثلا می گوئیم آب قرمز، آب زرد. آب به معنای آب، زرد هم به معنای رنگ است. این در حقیقت این جوری است.

و ما توضیحش را عرض کردیم اینها مرادشان این بود. حالا در عبارات شاید فقهای ما مخصوصا آقایانی که شرح نوشتند، روشن نشده. این مراد جدی این بود که آب همان آب مطلق است. دو قسم نداریم. لکن این آب گاهی اوقات به اطلاق خودش باقی می ماند. گاهی اوقات از اطلاق خودش خارج می شود. این مضاف، یعنی از اطلاقش خارج شده. پس اینکه می گویند آب اما مضاف اما مطلق، این تعبیر درست نیست؛ چون آب همیشه مطلق است.

س: اول باید شما شمولیت ماء نسبت به مضاف را ثابت کنید. این ثابت است؟ یعنی ثابت نشده چطور ماء مطلق است، باز

ج: الماء مضاف دو کلمه است مثل آب زرد. آب به معنای آب، زرد هم به معنای زرد است.

س: ماء در معنا ماء مطلق است. درست است یا نه؟

ج: الماء مضاف دقت بکنید، الماء مضاف لفظ مفرد نیست، مرکب است از قبیل تعدد دال و مدلول است. آبی که در آن آمده، مائش مراد مطلق است. آب مطلق که بعد اضافه شده چیزی به آن.

عرض کنم حضور با سعادتان که اولاً آقایان فقها و اصولیین در مطلق مایع نیست. چون می دانیم مایعات عنوان عام است. آهن ذوب شده را مایع می گویند. مرادشان خون را هم مثلا مایع است. مرادشان خون نیست، این جور نیست. مثلا آهن آب شده یا آلومینیم آب شده. مرادشان آب است. اینها هدفشان این بوده، این آب که به اصطلاح به قول آقایان آب مطلق، این گاهی برای بعضی از تغییرات

جوری می شود که از عنوان آب خارج می شود. حتی آب با قید هم گفته نمی شود. گاهی گاهی نه، در حال خودش می ماند فقط قید به آن اضافه می شود. و به طور طبیعی، حالا به طور طبیعی، موارد استثنایی اش را وارد نمی شوم. به طور طبیعی اگر آب مطلق جزو بدن حیوان بشود، از عنوان آبی هم خارج می شود. با قید مضاف هم نمی شود گفت. مثل شیر، خود شیر نزدیک نود درصد، بعضی بالای نود درصد آب است. ماده آبی دارد، اما به شیر آب گفته نمی شود ولو آب مضاف. با اینکه ماده ای که در شیر هست قطعا آب است خب، بیشترش آب است. آن ماده ای که در شیر است بعضی تا نود و دو درصدش آب است. آن ماده آب در آن هست. این هم سرش این بوده، اینها فکر می کردند وقتی آب مطلق وارد بدن حیوان بشود، در معده و در روده و بعد وارد خون بشود و بعد به شکل شیر در بیاید، بدن حیوان یک خصلتی دارد، و بدن انسان فرقی نمی کند شیر انسان هم همین طور است. بلکه بول، مثلا به بول آب مضاف هم نمی گفتند. چون بول وارد بدن انسان شده، حیوان شده، با یک فعل و انفعال های خاصی که بوده، این دیگر از صدق آب خارج است. دقت بکنید. ولو خب قطعا بول آب است دیگر، مخصوصا اگر خیلی کسی هم مریض باشد، بعضی امراض است که بول سفید رنگ است.

به هر حال این آب است ولکن این را عرفا، یعنی مراد فقها این بوده که مثل شیر، مثل بول، چیزهایی که وارد بدن حیوان می شود، خوب دقت بکنید، این دیگر اصلا صدق ماء بر آن نمی کند ولو با قید. اما ماء مطلق وقتی وارد بدن مثلا وارد با ممزوج با معدن غالبا مثل با خاک، با یک مقدار خاک ممزوج شد، این آب هنوز آب است. خوب دقت کنید نکته فنی اش این است. هنوز آب است، همان آب مطلق است. لکن فعلا به خاطر خاک یک اضافه ای بر آن پیدا شده، قیدی برایش پیدا شده. و لذا اگر بگذارید یک فتره ای کم کم خاک ته نشین می کند آب می ماند. اینها می خواهند فرق بگذارند بین امتزاج آب با بدن حیوان، و امتزاج آب با مثل معدن، مثل نمک یا مثل فرض کنید حالا همین مثال خاک و امتزاج آب و دخول آب در اجزاء نباتی. در اجزاء نباتی فرض کنید هندوانه یا پرتقال در زمان ما، یا بقیه مخصوصا این میوه جات یا سبزیجاتی که آب فراوان دارند. اینها می خواستند بگویند که آب مطلق اگر وارد بدن گیاه بشود، داخل جسم گیاه بشود، طبیعت گیاه، گیاه یک خصلتی دارد، این تغییری در آب نمی دهد، هنوز به آن آب می گویند. به خلاف آن آبی که وارد بدن حیوان می شود. آن اصلا دیگر صدق آب نمی کند. پس این که می گویند آب یا مطلق است یا مضاف، برای اخراج مثل شیر است. شیر نه آب مطلق است نه آب مضاف است. ولو ماده خود شیر ماده آب است.

البته در گیاهان هم شاید بعضی فرق بکنند، گفتند گیاه غالبا شاید سرکه از این قبیل باشد. سرکه همان آب انگور است، لکن چون بعضی از گیاهان و بعضی از سبزیجات یا بعضی از میوه جات دارای حالت تخمیر هستند، آن حالت تخمیر یک دگرگونی در آنها ایجاد می کنند.

سرکه به خاطر تخمیری است که در آب انگور می شود. پس بنابراین به سرکه حتی آب مضاف گفته نمی شود. با اینکه امتزاج با نبات پیدا کرده. به بول حیوان و انسان آب مضاف هم گفته نمی شود. به شیر هم آب مضاف گفته نمی شود.

پس وقتی می گویند الماء المضاف، یعنی آب مطلق که یک قیدی پیدا کرده، لکن این قید و این حالت، موجب سلب صدق اسم ماء نیست. مثل شیر، در شیر هم آبی است که می خوریم، یا بول، همان آبی است که آدم می خورد؛ لکن در اثر آمیختگی با بدن انسان، حالا یا چربی دارد یا چیزهای دیگر دارد، نمی خواهم وارد آن خصوصیات بشوم. یک خصوصیتی است که عرف آن را آب نمی بیند. به شیر نمی گویند آب ولو مجازا. حالا مگر شیرهای تازگی بیشتر آبی است، حالا آن بحث دیگری است. و الا به شیر عادتاً نمی گویند آب، ولو با قید. اما اگر فرض کنید آب هندوانه بود گذاشتند، این آب هندوانه طبیعتاً هنوز آب است. یعنی جسم نباتی قابل جدا شدن است، اگر هم بماند یک مدتی مخصوصاً یک مقدار زیادی، آن موارد گیاهی ته نشین می شود آب خالص بالا می ماند.

پس مرادشان از آب مضاف این است. این هم که در مثلاً جواهر آمده در مثلاً ماء لحم را از آب مضاف گرفته. این خلاف ظاهر است. آبگوشت که جزو ماء مضاف نیست. آن آبگوشت می گویند آب مجازی می گویند برای همین مایع.

علی ای حال پس این مطلب را خوب دقت بکنید. کلمه آب مطلق همان آب است. ماء مضاف هم مائش مطلق است. مضافش یعنی آب به معنای مطلق، یک قید دیگری است. مضاف یک قید دیگری است که اضافه شده. اینها هدفشان این بوده که بعضی از اقسام آب مطلق خوب دقت بکنید، بر اثر بعضی از حالات از آب بودن خارج نمی شود. مثل شیر نیست، حتی مثل سرکه نیست، مثل بول نیست. حالا اینها اعتقاد داشتند که اگر من باب مثال شما مثلاً یک مقدار آب بگذارید یک جایی، و پهلوش را هم پر از گل بکنید؛ خب آب بو می گیرد، بوی گل را می گیرد. این به اصطلاح این می گویند این هنوز به حالت مضافی نرسیده است. اما اگر تقطیرش کردید آنجا شبهه دارد. هنوز حالت مائی دارد اما تقطیر شده. البته در تقطیر هم همان شبهه سرکه هست حالا آقایان نوشتند این مطلب را. البته این ماء الوردی که الان ما داریم، گلاب هایی که الان داریم که آب مقطر است خالص خالص است، کمی بو گرفته. این گلاب هایی که در بازار می فروشند که اصلاً از مصداق بارز آب مطلق است؛ نه اینکه، چون آب مقطر است اصلاً. از مصداق بارز آب صاف و آب مطلق است.

علی ای حال چون احتمالاً ماء الوردهای سابق جور دیگری بود، خیلی غلیظ بوده یک حالتی داشته. علی ای حال در ماء ورد هم ولو نوشتند، آن شبهه دارد که از قبیل شیر و سرکه باشد. حالا دیگر وارد بحث فقهی نمی شویم. فقط می خواستم اشاره بکنم.

پس مراد از ماء مضاف آن آبی است که مطلق بوده بر اثر قیدی، حالتی برایش پیدا شده. و لذا شاید دیده باشید در بعضی از حواشی اسم نمی‌برم، مثلاً اگر آب هندوانه را می‌گوید شک بکنیم مضاف باشد یا نه، استصحاب اطلاق می‌کنیم. که این آبی که وارد جسم این گیاه شده اول مطلق بوده، بعدش هم، البته این استصحاب خیلی عقلایی نیست به نظر من. ماء به زمین دادیم، از زمین به ریشه رسیده، از ریشه رفته بالا وارد هندوانه شده فکر نمی‌کنم خیلی عقلایی باشد. به جای این استصحاب بگوییم عدم ثبوت اضافه. اگر مایع هست، پس بنابراین در این مثالی که ایشان زدند، این مثالی که ایشان زدند، این جای مناقشه را دارد که اگر این مسلم آب بوده نمی‌دانیم قید اضافه بر آن پیدا شده یا نه، خب اصل عدمش است دیگر. اصل عدم ازلی همین است دیگر. عدم حادث است به قول آقایان.

غرض اینکه این مسئله‌ای که ایشان فرمودند، البته عدم حادث پیش آنها یک اصطلاح دیگری است، عدم حادثی که من عرض می‌کنم. این مثالی که ایشان فرمودند، بله، اگر بخواهیم مثل این بگوییم فرض کنید هزار تا ظرف است، در همه اینها آب است الا یک ظرف که توش شیر است، یا مثلاً الان دیدید یک سرکه‌هایی است سفید است. مثل آب است سفید سفید است. یا مثلاً سرکه سفید است، یا شیری است که توش یک ماده‌ای ریختند سفید رنگ شده تشخیص نمی‌توانیم بدهیم. شیر که با آب فرق می‌کند. حالا یک ماده‌ای توش رفته یا گذشت زمان بوده، ماده‌ای توش ریختند، شکلش شکل آب مطلق است. چرا؟ چون شیر اصلاً صدق آب نمی‌کند. عرض کردم ولو با قید. آنها هدفشان این بود.

اگر این مطلبی که ایشان می‌فرمایند، این یک نکته مثالی هم هست؛ یعنی ما عرض کردیم در مباحث باید به مخصوصاً مباحثی از این قبیل، بیشتر جنبه‌های صورت ملاحظه بشود؛ ماده ملاحظه نشود. اما این واقعیت ندارد مخصوصاً در اصول فقه متأسفانه ماده تأثیرگذار است. اینجا این ماده تأثیرگذار است. این طور نیست که فقط صورت صرف باشد.

پس بنابراین مثالی که ایشان زدند، این واضح است که می‌شود وضو بگیرد. به نظر ما خیلی جای شبهه ندارد. یک در هزار، چون ماء مطلق ماء مضاف همان ماء مطلق است هیچ فرقی نمی‌کند. یک خصوصیتی برایش پیدا شده. استصحاب هم نمی‌خواهد بکند. نمی‌خواهیم حالا بگوییم حالت سابقه و این آبی که در زمین ریخت، رفت توی زمین و از راه ریشه رفت به گیاه و از گیاه رفت به هندوانه و از هندوانه الان شک بکنیم آب مطلق. نه این راه‌ها را نمی‌خواهد طی بکنیم. این آب، آب بوده، شک می‌کنیم اضافه بر آن پیدا شده یا نه، پس می‌شود با آن وضو گرفت مشکل ندارد. این راجع به این قسمت بحث ایشان یعنی مثال ایشان.

مگر مثال را عوض بکنیم مثلاً هزار تا اناء است؛ در یکی سرکه است اما سرکه ای است که رنگش سفید سفید است. بقیه اش هم آب هستند. حالا این اگر بخواهیم مثال، بنابر اینکه اصلاً سرکه را آب مضاف هم نمی گوئیم. عرض کردم آب انگور را آب مضاف می گوئیم اما وقتی سرکه می شود، وقتی بلا نسبت شراب می شود، دیگر آب مضاف هم نمی گوئیم به خاطر آن تخمیری که دارد، به خاطر آن دگرگونی که پیدا می کند، تخمیر کاری می کند دیگر صدق آب هم نیست. لذا شما به سرکه آب مضاف نمی گوئید. سرکه همیشه به همان حالتش می ماند. اما آب انگور ته نشین می کند، آب می آید بالا، خود آن ذراتی که هست از آن ته نشین می کند. فرق است بین آب انگور و سرکه؛ سرکه ته نشین ندارد و یکنواخت است. حالا در طول زمان دردی پیدا می کند اما خود سرکه یکنواخت می ماند. این هم به خاطر همان تخمیری که شده.

لذا اگر مثالی که مرحوم استاد می خواستند بزنند دقت بکنید. این مثال ایشان که به نظر ما می شود وضو گرفت. مشکل ندارد.

س: اینجا هم با اصل عدم حادث، چون اینجا که موضوع مشخص است

ج: اصل عدم حادث در اصطلاح خودشان جایی است که دو تا حادثه باشد؛ که تأخر و تقدم. حالا آن نیست عرض کردم. این اصل عدم را می خواهم بگویم اصل عدم ازلی نیست. اشکال ندارد. این اصل عدم حادث جری علی لسان بعد هم خودم عرض کردم که مرادم آن معنایی نیست که در اصطلاح هست.

س: نه مراد را می دانم ولی این آب یک آب هندوانه بین هزار تا هست، خب، بعد ما شک داریم که حالا با این آب وضو گرفتیم، آب هندوانه ای بوده یا نه؟

ج: بوده هم بوده باشد. مشکل ندارد که. چون همین که ظاهرش که الان مایع مطلق است که شک می کنیم که اضاف بر آن بوده، اصل عدمش است.

س: بین دو ظرف چه، یک آب هندوانه یک آب مطلق، می شود وضو گرفت؟

ج: اگر آب هندوانه هنوز جدا نشده آبش نمی شود. اما اگر جدا شده چرا

س: زبان ما می گویند آب هندوانه، مثلاً انگلیسی ها یک اسم دارند، مثل شیر که می گویند دیگر آب هندوانه نمی گویند



ج: خب اسم می گذاریم برایش، می دانم اسم بگذاریم، اما اسم عوض نمی کند. آب هندوانه را شما با شیر فرق نمی دانید؟ به شیر می گویند آب مضاف؟

س: خب به هر حال یک قسمتی فرق ندانستند دیگر، گفتند شیر شاید نود درصدش آب است، هندوانه همه نود و پنج و شش درصد شاید آب است،

ج: شاید بالاتر

س: نود و هشت و نه درصدش آب است

ج: خیلی خب اما این را آب می گویند قید دارد.

اینها هدفشان این بوده که اجزاء نباتی صدق آب را بر نمی دارد. اجزاء حیوانی صدق آب بر می دارد. راست هم می گویند، حرف درستی هم هست. اصلاً شما در رساله عملیه این معنا در نمی آورید. در کتاب های تفسیری هم که اصحاب معاصر ما نوشتند یا غیره این معنا در نمی آید. اما هدف این بوده است. مراجعه کنید به کلمات. اصلاً مراد این بوده و درست هم هست. از نظر علمی هم همین است. اجزاء نباتی سلب عنوان آب نمی کند، اجزاء حیوانی می کند. آن چربی غیر چربی، اسید عوره، نمی دانم فلان از این حرف هایی که هست. آن سلب عنوان مائیت می کند. البته این تازگی دارد، نشنیدیم، ماء مطلق و ماء مضاف این است. پس ماء مطلق این که می گویند آب همیشه، راست است، همیشه آب مطلق هم آب غیر آب مطلق.

س: در لسان دلیل آمده ماء با آب وضو بگیرید مثلاً، بعد حالا مثلاً ما می خواهیم بگوییم مولایی به عبدش می گوید برو آب بیاور، اگر آبلیمو بیاورد کار را انجام داده یا برود آب هندوانه بیاورد. آن که در لسان دلیل است گفته با ماء وضو بگیرد، باید ببینیم این ماء بر چه موردی صدق می کند. چه آب هندوانه، چه آب لیمو

ج: خب اگر فرض کردیم ظاهرش آب است، شک می کنیم، می تواند اصل عدم جاری بشود. چه مشکلی دارد؟

س: در عربی که اثیر می گویند، اصلاً آب نمی گویند. در عربی می گویند اثیر العنب

ج: خب بگویند ماء العنب هم می گویند. ماء الرمان هم می گویند، نمی گویند؟

س: آن اصطلاح مجازی است حاج آقا

ج: چه کسی گفت مجازی است؟

س: مجازی است دیگر آب به آن اطلاق نمی شود

ج: آبی است که از آن گرفته اند. آن به لحاظ فشرده شدن. ممکن است آب خودش خارج بشود. نه چون فشار می دهند آبش در بیاید. حالا ممکن است خودش آبش در بیاید. دیگر اثر که لازم نیست.

س: اگر آب بیاور ما برویم مثلاً آب لیمو بیاوریم؟ فکر نمی کنم اینها دیگر امثال کرده باشند حرف مولی را

ج: دقت بکنید ما بحثی نداریم که اگر گفت آب بیاور، همان آب مطلق است، آب مضاف را شامل نمی شود. بحثی در این نداریم که شما از بحث خارج نشوید. ما یک بحثمان این است که شیر حتی آب مضاف هم نیست. پس آب هندوانه آب مضاف است. اگر گفت آب بیاور آب هندوانه را شامل نمی شود. این روشن است. اما اگر حالا مایعی است که ظاهرش آب است. فرض کلام این است دیگر. شک هم می کند این مضاف یا نه، چه اشکال دارد ببرد؟ این بحث سر این است، بحث در صورت شک است.

پس یک بحثی که مرحوم استاد مطرح فرمودند راجع به مثال بود. من فکر می کنم انشاء الله اگر تأمل بشود، البته خب می گویم شاید تازگی داشت این معنای آب مطلق و آب مضاف. این معنا را هم که من عرض می کنم با تأملی که ما در بعضی از کلمات اهل سنت کردیم، ظاهراً آنها هم به این معنا گرفته بودند.

به هر حال این بعداً در کتابهای متأخر ما جا پیدا کرد و منشأ اشکال. می گویم عرض می کنم اشکال اینکه آقا چطور می شود الماء ما مطلق او مضاف و تقسیم شیء الی نفسه و الی ضده می شود و الی آخره.

س: اینجا به مس مذااب هم آب می گویند دیگر

ج: آب می گویند؟ مجازاً مگر، مثلاً آب آهن، آهنی که آب بشود، کارخانه ذوب آهن. ظاهراً مایع می گویند.

س: چه فرقی بین اثیر العنب هست با آب العنب

ج: ظاهراً آن خارج است یعنی مثل آب آهن اصلاً کلاً خارج است.

س: آب آهن نمی گویند

ج: بله آب هم نمی گویند، مایع می گویند. حالا فرض آهن آب شده، ذوب شده می گویند. حالا بر فرض هم بگویند آن قطعا خارج است.

می ماند سه عنوان؛ یکی آبی که هیچ قید ندارد؛ یکی آبی که آب مثلا هندوانه است؛ یکی هم شیر. اینها می خواستند بگویند شیر هم آب به آن گفته نمی شود ولو مقیدا. ولو مایع است، ولو اکثر اجزائش هم آب است. در تحلیل شیمیایی اکثر اجزائش آب است. آن وقت این نکته فنی اش همان است که من عرض کردم. امتزاج آب با معدن، با نبات، با حیوان. این سه تا امتزاج دارد. با معدن غالبا سلب آب نمی کند. مثل اینکه توش خاک بریزید زیاد بشود، کمی صبر کنید ته نشین می شود. این مال معدن است. با نبات هم سلب نمی کند، فقط قید می آورد. می گویم آب گل آلود، قید می آورد. اما با حیوان سلب می کند. یعنی حتی به عنوان مضاف هم نمی توانیم، قید اضافه هم نمی توانیم بیاوریم. مثل شیر، و حتی در نبات هم مثل سرکه. این حالا انشاء الله دیگر وارد بحث فقهی نشویم. کمی بحث گذشت.

یک مطلب پس این بود. یک مطلب دیگر این که ایشان فرمودند علم را الغاء کردیم، آیا شک هم الغاء می کنیم یا نه؟

خب این یک نحوه تصور خاصی است که حضرات دارند و ما این را کرارا و مرارا و تکرارا بیان کردیم که طبیعت اصول عملیه که شرحی تا حالا دادیم، یکی از نکاتی که در اصول عملیه هست، شک و یقین، شک و علم، در لسان دلیل اصل عملی، اینجا که لسان دلیل هم ندارد، در لسان دلیل اگر اخذ بشود، این شک و علم اندکاک می هستند، به نحو معنای حرفیه هستند. این دو تا فرق می کنند.

آقایان فرقی بین اکرم العلماء و لا تکریم الفساق العلماء از یک طرف، مثلا لا تنقض الیقین بالشک و انما الشک فی شیء لم تجزه فاذا جزته فشکک لیس بالشیء، این دو تا را مثل هم گرفتند. و لذا مثلا قائل به تخصیص شدند. ما این توضیح را عرض کردیم که مثل هم نیستند. ظاهر دلیلش مثل هم است. مثل لا تنقض الیقین بالشک، فشکک لیس بالشیء، می گویند این تخصیص به آن زدند. یا به قول آقای خوئی یا عده ای از علماء حکومت است.

ما اینها را توضیح دادیم چند بار، امروز هم در مباحث اصول، اصولا شک و علم هر دو به نحو اندکاک می هستند. یعنی لحاظ می کند شک نه فی نفسه، لحاظ می کند شک را به لحاظ آن حالتی که از آن... مثلا اگر شک کرد در یک حیوانی در گوشت حیوان، به لحاظ اینکه بخورم یا نخورم. این یک جور شک است. اما شک کرد و لحاظ کرد که این را از دست مسلمان گرفته، غصاب مسلمان؛ این آقایان شک هایی است که گرفتند. ما می گویم فرق می کند. اگر آمد در حالتی که شما در نظر گرفتید از دست غصاب مسلمان گرفتید، و گفت به شک این

مزکی است مثلاً، این در حقیقت این شک را در این لحاظ الغاء کرده. الغاء شک در این لحاظ است. اما اگر آمد در همان جا حالت عدم تزکیه را در نظر گرفت، این شک اگر ملاحظه به حالت اجرای تزکیه باشد آن یک اثر دیگر دارد.

و لذا عرض کردیم به ذهنمان می آید که نسبتشان حتی از ورود هم بالاتر است. شبیه تخصص است. چون شک ولو لفظش یکی است. مثلاً انما الشک فی شیء لم تجزّه فاذا جزته فشکک لیس بالشیء، این شکک لیس بالشیء با لحاظ جواز است، رد شدن است، تجاوز است. این غیر از لا تنقض الیقین بالشک است. آقایان این شک را با آن یکی گرفتند، نسبت سنجی کردند. این را من چند بار عرض کردم انشاء الله در اواخر ابحاث اصول خواهد آمد. عرض کردم در همین اول بحث هم امروز عرض کردم که در مباحث اصول مطالب دیگری هم هست که بعد باید بررسی شود.

لذا اگر شما فرض کردید علم را در اینجا از کار انداختید، طبیعتاً شک را هم باید از کار بیاندازید. یعنی از نظر فنی این طور است. چون شک مستقلاً لحاظ نمی شود. شک مندکا در یقین، یقین هم مندکا در شک است. یعنی یقین شما که این قطره خون، این یقین را با شک این نتیجه گیری می شود. شک هم به این لحاظ. این طور نیست که اینها مستقلاً دانه دانه مثل معنای اسمی باشند و فی نفسه لحاظ بشوند. لذا آن نسبتی را که شما بین لا تنقض مثلاً اکرم العلماء لا تکرّم الفساق، آنجا معنای اسمی است، لا تکرّم الفساق العلماء معنای اسمی است. آنجا قبول است لحاظ می شود. اما در ما نحن فیه این مطلب لحاظ نمی شود. این هم مطلب دوم.

و اما مطلب سوم؛

س: علم و شک که مندک در هم نیستند. شک مندک در این لحاظ است و علم

ج: علم هم به همان لحاظ

س: خب علم رفت، چرا شک دارد؟

ج: اصلاً شکی مطرح نیست یعنی وقتی شما نیامدید آن علم را برای تأثیر، دیگر شکتان را هم لحاظ نمی کنید

س: چرا مگر شک مندک در علم است؟

ج: نه مندک نیست. این اگر لحاظ بشود عنوان خودش را دارد. این به خاطر قاعده احتیاط لحاظ نمی شود. بله، یک قاعده دیگری است،

این ربطی، یعنی می خواهم بگویم این دو تا شک است. آقای خوبی فرمودند یک شک است.

یک شکی است که به لحاظ احتیاط است، یک شکی است که فی نفسه هست. آن ربطی به آن ندارد که. این مندکا در آن لحاظ نشده. این شک دوم راجع به این است که شک دارید آب مطلق است یا نه. آن بحث دیگری است. شارع نمی آید این شک را الغاء بکند. آن که مثلا فرض کنید در نظر عقلا الغاء شده، حالا شرعی هم نیست اینجا، آن عبارت از آن مسئله است.

این هم راجع به این.

مسئله سوم، حق در مقام عرض کردیم انصافا همان راهی را که مرحوم شیخ انصاری رفتند که احتمال موهوم است، امر درستی است. غایت ما هنا ما عرض کردیم وقتی احتمال موهوم بود، ابداع نمی کند، تصرف نمی کند. یعنی کلام شیخ یک تتمه مختصری هم دارد.

بحث دومی که مرحوم استاد به عنوان تنبیه آوردند، شبهه کثیر فی الکثیر است. آنوقت لذا در ما نحن فیه اگر ظاهرش یعنی حتی اگر بخواهد اجتناب بکند، ممکن است به وسواسی. ظاهرش آب است، حالا احتمال اضافه می دهد، احتمال می دهد که مثلا بلانست شیری باشد. ظاهرش این است که وضو گرفتن با آن مشکل ندارد.

مسئله دوم، تنبیه دوم، بناء علی عدم تجزیه العلم الاجمالی فی الشبهة غیر محصوره، در شبهه کثیر فی الکثیر، مثلا صد تا در هزار تا که نسبت یک دهم است. اما صد تا در هزار تا. این اصطلاحا شبهه به اصطلاح خودشان کثیر فی الکثیر می گویند.

این مبحث را غالبا به لحاظ همین مقدمات انسداد تقریبا در یکی از آن وجوه انسداد همین است. بالاخره ما می دانیم محتمل احکام شرعی مثلا صد هزار تا است. می دانیم ده هزار تایش واقعا هست احکام الهی. آن وقت نسبت آن به آن می گویند نسبت شبهه کثیر فی الکثیر مثل شبهه محصوره است. لذا اجتناب واجب است.

خود ایشان فرمودند و التحقيق هنا ايضا يختلف الحال باختلاف المسالك در عدم تجزیه علم اجمالی. فعلى مسلك الشيخ که احتمال موهوم باشد، خب در ما نحن فیه احتمال موهوم نیست.

و على مسلك النائيين که عدم مسئله تعارض اصول و عدم از راه اصول مفاد قطعی واجب نباشد چون نوبت مفاد قطعی نیست، اینجا منجزیت ندارد.

عرض کنم که نکته خاصی برای شبهه کثیر در کثیر نیست که ایشان فرمودند. نکته همان است که عرض کردیم. عرض کردیم مبنای شیخ مبنای خوبی است. فقط باید یک چیزی به آن اضافه کرد. چون در حقیقت ما معتقدیم فارق اساسی ما بین براءت و اشتغال یا احتیاط همین

است. در برائت بیشتر باید بحث از تجزیه احتمال باشد. در احتیاط بیشتر بحث از تجزیه محتمل. این تعبیری که می گوید احتمال موهوم است، کأنما ایشان در هر دو بحث احتمال را آورده. که در برائت، احتمال منجز نیست، در احتیاط احتمال منجز است.

ما فکر می کنیم بهترین راه همین باشد که ما معتقدیم و آن اینکه در باب برائت، تجزیه احتمال را بحث نکنیم و در باب احتیاط، تجزیه محتمل. یعنی آیا نفس به این درجه می رسد که تصور بکند و ابداع بکند یا نه؟ اگر رسید خب محتمل، منجز است.

چون آقایان تصورشان این است که ما بین برائت و اشتغال و احتیاط فرقی نمی کند، این تعبیر را آورده مرحوم شیخ که احتمال مهم است. خب این تنبیه هفتم هم الحمدلله تمام شد.

تنبیه هشتم یک مقدار طولانی است، مال اضطرار و احد الاطراف یا به حال قبل العلم بعد العلم، تنبیهاتی که اضطرار دارد. چون احتمالا فکر می کنم هفته آینده ما یکی دو روز درس بخوانیم، تعطیل باشد. ما احتیاط می کنیم تنبیه نهم را شروع می کنیم چون کوتاه تر از تنبیه هشتم است که اگر درس تعطیل شد دیگر وسط بحث نباشیم.

س: استاد در تنبیه قبل که بین مضاف و مطلق بحث بود، اگر بین ماء طاهر و ماء نجس باشد، باز هم همین حرف را بزنیم؟

ج: فرق نمی کند. آن که اصالة الطهاره دارد.

التنبیه التاسع؛ تنبیه تاسع تنبیهی است که در کلمات آقایان ما اضافه شده. مفصلا هم بحث کردند. و آن معروف است به خروج از محل ابتلاء. معروف شده در السنه علما که اگر بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج باشد، این علم اجمالی منجز نیست. مثلاً می داند یا این ظرفی که الان اینجاست نجس است یا ظرف دیگری که قطره خونی قطعا در یکی افتاد، اما آن ظرف، الان در ته چاه است، بچه اش انداخته چاه، الان به او اطلاع نداده، گفتند اینجا علم اجمالی منجز نیست. چون یکی از آن متروک است یا به قول مرحوم نائینی منترک است. آن یکی که خودش منترک است، آن یکی که ته چاه است که انسان نمی تواند انجام بدهد. این یکی هم تنها طرف واحد است، خب اصالة الطهاره یا استصحاب طهاره جاری می شود مشکل ندارد، تعارض اصول ندارد.

این راهی است که معروف شده است. البته مرحوم استاد وعده ای از اعلام این مطلب را قبول نکردند. این مطلب را مرحوم استاد ابتدائاً یکی مسئله مقدور و غیر مقدور را مثال زدند، بعد محل ابتلاء و عدم محل ابتلاء. یعنی اگر علم اجمالی پیدا کرد، لکن یکی مقدور است و یکی مقدور نیست. آن ته چاه بالاخره ممکن است انسان طناب بیاندازد دریاورد از ته چاه، خب بالاخره ته چاه هست اما ممکن است

در بیاورد. یا به مثال دیگری می داند که یک قطره خون یا در لباس او افتاده یا لباس رفیقش که الان رفته مثلا فرض کنید عمره، برای عمره؛ الان محل ابتلای او نیست. لباس خودش، معذرت می خواهم، لباس خودش، اما این لباسش را برادرش برداشته برده عمره. اینجا می گویند این علم اجمالی منجز نیست.

البته قدرت هست، لکن ابتلاء نیست. یعنی در حقیقت محل ابتلاء، خروج از محل ابتلاء یک درجه ضعیف از قدرت است. نفی قدرت است. لذا مرحوم آقای خویی دو تا را آوردند. یکی اینکه علم اجمالی بین قدرت و غیر قدرت باشد؛ یکی علم اجمالی بین محل ابتلاء و خارج از محل ابتلاء. روشن شد؟ ایشان هر دو را ذکر کردند.

و طبعاً ایشان در اینجا فرمودند که در جایی که قدرت باشد، شک، یعنی یکی مقدور باشد یکی غیر مقدور، اینجا علم اجمالی منجز نیست. و ما این توضیحات را چون جزو مباحث کلیدی اصول و فقه و همه جا هست، چند بار این توضیحات را عرض کردیم. معروف است بین اهل سنت، قدرت را جزو شرایط عامه تکلیف گرفتند. چهار تا شرط ذکر می کنند دیگر؛ قدرت و علم و بلوغ و عقل. این چهار شرط را به عنوان چهار شرط عمومی تکلیف، شرایط عامه تکلیف می دانند.

و در کلمات اصحاب ما هم رواج پیدا کرده دیگر، قدرت آمده است. البته بعدها یعنی عده ای مثل بعضی از یعنی اخیراً، گفتند نه، قدرت دخیل نیست. تصویر بحث را جور دیگری کردند. و آن اینکه چون به اصطلاح تکالیف به نحو، یعنی این تکلیف و اعتبارات قانونی به نحو خطاب قانونی است، در خطاب قانونی افراد لحاظ نمی شوند. اگر تکلیف عامه مردم می توانند انجام بدهند آن تکلیف درست است. چند نفر نتوانستند انجام بدهند آنها معذور هستند. نه اینکه تکلیف انحلال پیدا بکند.

پس بنابراین اگر تکلیف شخصی باشد، قطعاً قدرت دخیل است. مثلاً طرفی که نمی تواند راه برود بگوید بلند شو برو باز کن. اگر تکلیف به نحو خطاب قانونی باشد، خطاب قانونی چون منحل نمی شود، نگاه می شود به جامعه، به مخاطبین. اگر عامه مخاطبین نمی توانند انجام بدهند، آن خطاب قبیح است. مثلاً عامه می دانند که عامه مکلفین نمی توانند فرض کنید یک میلیارد تومان مثلاً فرض کنید مالیات بدهند. نود و پنج درصد نمی توانند مالیات بدهند، حالا ممکن است پنج درصد بتوانند یک میلیارد. خب این خطاب قبیح است. اما اگر عامه مکلفین می توانند. فرض کنید مثلاً ده هزار تومان مالیات بدهند، خطاب بکنند هر فرد شما باید ده هزار مالیات بدهد. حالا چند نفر هستند در یک روستا، بیابان، اینها نمی توانند. اینها معذور هستند نه اینکه تکلیف انحلال پیدا می کند.

لذا اینکه آیا قدرت دخیل است به این معنا؛ اگر من قدرت نداشتم من مخاطب نیستم، می گویم نه تکلیف هست. خوب دقت کنید. لذا نتیجه این می شود که در مسئله ترتب اینها راحت تر برخورد می کنند. چرا؟ چون می گویند وقتی تکلیف آمد که ازاله نجاست بکن و شما رفتید در مجلس، تکلیف ندارد ازاله نجاست. اما به اصطلاح به خاطر ازاله نجاست تکلیف بر صلات ندارید، اما تکلیف صلات هم محفوظ است. ولو الان شما اینجا قدرت ندارید؛ چون باید صرف قدرتتان را در ازاله نجاست بکنید. اینجا قدرت ندارد، اما تکلیف اقم الصلاة به حال خودش محفوظ است. لذا اینها ترتب را از زاویه دیگر درست می کنند. اصلاً آن راههایی را که مرحوم نائینی و دیگران رفتند، آن راهها را نمی روند، آن راههایی که این طوری باشد. می گوید من قدرت ندارم، ولیکن خطاب من محفوظ است. چون خطاب مال شخص من نیست، مال عامه مومنین و مکلفین است. خطاب محفوظ است. لذا طبیعتاً باید ترتب را جور دیگری درست بکنیم.

اما الان

س: ۴۲:۵۲

ج: اینجا نه

س: نه اینجا همان در بحث ترتب

ج: نه آنجا مثل نائینی هستند در بحث ترتب.

در بحث یک جای بحث ضد در کل کتابهای ایشان یک جا در جلد سوم محاضرات، یک جای بحث ضد، ایشان قدرت را دخیل نمی دانند. لکن جاهای دیگر نیست، من جمله اینجا الان واضح است رأی ایشان این است. حالا یک جا این جوری شده، نمی دانم حالا در بحث مناقشه فرمودند چه بوده. ایشان می گویند عجز، عذر است نه اینکه قدرت شرط است. قدرت شرط نیست، تکلیف هست، لکن عجز، عذر است. اگر انسان این خیلی مسئله اساسی است من هی تکرار می کنم روی این جهت.

اینجا روی همان مسلک مشهور رفتند، قدرت را شرط می دانند. در این کتاب، نه آن مسلک خودشان که یک جا گفتند. این کتاب را روی مسلک مشهور رفتند مثل خود مرحوم نائینی. و عرض کردم نائینی حتی قدرت به اصطلاح ما تراحمی را هم شرط می دانند. عجزی که در مقام تراحم می آید، آن را هم موثر می داند. مثل همین مثال نماز. این وقتی وارد می شود الان قدرت بر نماز ندارد، چون صرف قدرت را باید در ازاله بکند.



لذا مرحوم نائینی خوب دقت کنید، قائل هستند به اینکه در مورد تراحم یک تکلیف داریم. تراحم به اصطلاح ایشان، وقتی که دو تکلیف با هم مشکل باشد به لحاظ مقام امتثال. اگر به لحاظ مقام جعل باشد، تعارض است؛ به لحاظ مقام امتثال تراحم است. آن وقت در موارد تراحم ایشان معتقدند ما یک تکلیف داریم، ولو فرضنا بنحو الاستحاله جمع بکند یک ثواب بیشتر ندارد. یعنی فرضنا به نحو استحاله حالا جمع بکند بین نماز و ازاله نجاست، همان ازاله نجاست تکلیفش است، نماز دیگر تکلیفش نیست. خوب دقت می کنید؟ این قدر ایشان مصر در این جهت ایستادند.

پس بنابراین یک مسئله قدرت است. عرض کردم آقای خویی وفاقا للمشهور قدرت را دخیل می دانند. رأی دیگر هم هست که قدرت را دخیل نمی دانند. و مطلقا رأی سومی هم هست که قدرت را دخیل می دانند مگر در مثل موارد تراحم. آنجا دیگر قدرت را دخیل نمی دانند. آنجایی که عرض از ناحیه امتثال است. نبود قدرت به لحاظ مقام امتنان است. مجموعا سه رأی است.

عرض کنم که لذا آقای خویی در اینجا در فرض اول می فرمایند اگر یک طرف خارج شد از قدرت، پس دوران امر بین دو طرف است. یا این یک طرف که خب این شبهه بدوی است. برائت یا اصول ترخیصی جاری می شود. آن یکی هم که مقدور نیست. وقتی مقدور نبود، تکلیف به غیر مقدور که درست نیست. این خلاصه نظر مبارک ایشان.

تا فردا تتمه بحث انشاء الله تعالی.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين